

presentment of Shah Tahmasb I's policies against religious opponents

Abstract

Throughout the Safavid rule, religion and its affiliated forces played a major role. In fact, the government established by Shah Ismail I in 907 AH was a religious government based on the religious characteristics of society. Relying on the institution of religion, the Safavid rulers were able to accelerate the process of power formation. The influence of the rulers and the clergy, the construction of religious buildings, the holding of religious rites and the support or repression of the followers of other religious sects, on the one hand strengthened the Safavid government and on the other hand, provided the grounds for its collapse. In this research, based on descriptive-analytical method and library resources, the policies of Shah Tahmasb I against religious and intellectual opponents in this period have been studied. The political-religious riots of the Shah's reign are as follows: a) Ghavam-ud-Din Noorbakhsh revolt b) Ala al-Dawlah Ranashi revolt in Dezful c) Revolt in Kurdistan region Ten after surrender. What had a direct impact on Shah Tahmaseb's political and religious approaches was his shift from Sufis to Shiite jurists.

Keywords: Safavids, intellectual and religious opponents, Shah Tahmasb I, religion.

بازنمایی سیاست‌های شاه طهماسب اول در برابر مخالفان اعتقادی و مذهبیزهرا قائمی^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۰۵

صابر اداک^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۰۳

محسن حیدرنیا^۳**چکیده**

در سرتاسر حکومت صفویان، مذهب و نیروهای وابسته به آن نقش عمده‌ای ایفا می‌کردند. دولتی که شاه اسماعیل یکم در ۹۰۷ هجری به راه انداخته بود، پایه‌ای مذهبی و ایدئولوژیک داشت و بن‌مایه اعتقادی خود را از باورهای رایج در جامعه ستانده بود. شاهان صفوی با تکیه بر نهاد دین، سیر تطور اوج‌گیری قدرت را تسریع بخشیدند. تأثیر و تأثر حاکمان و روحانیون از هم، ساخت بناهای مذهبی، برگزاری آیین‌های مذهبی و پشتیبانی یا سرکوب باورمندان سایر گروه‌های مذهبی، از سویی موجبات انسجام حکومت صفوی را فراهم آورد و از سوی دیگر، بسترهای استیصال و فروپاشی آن را به وجود آورد. در این تحقیق با تکیه بر روش توصیفی-تحلیلی و منابع کتابخانه‌ای، سیاست‌های شاه طهماسب اول در برابر مخالفان مذهبی و فکری در این دوران بررسی شده است. شورش‌های سیاسی-مذهبی دوران شاه مذکور بدین قرار است: الف) شورش قوام‌الدین نوربخش ب) شورش علاءالدوله رعناشی در دزفول ج) شورش در منطقه کردستان د) شورش خان‌احمد خان، حاکم آل‌کیا در گیلان و اجبار او به پذیرش مذهب شیعه اثنی‌عشری پس از تسلیم. آنچه در رویکردهای سیاسی و مذهبی شاه طهماسب تأثیری مستقیم برجای گذاشت، تغییر گرایش او از صوفیان به سوی فقیهان شیعی بوده است.

کلیدواژگان: صفویه، مخالفان فکری و مذهبی، شاه طهماسب اول، دین و مذهب.

^۱ دانشجوی دکتری گروه الهیات و معارف اسلامی گرایش تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد یادگار امام، دانشگاه آزاد اسلامی،

شهری، ایران. ghaemiz2817@gmail.com

^۲ استادیار گروه الهیات و معارف اسلامی گرایش تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد یادگار امام، دانشگاه آزاد اسلامی، شهری، ایران،

نویسنده مسئول adaksaber@gmail.com

^۳ استادیار گروه الهیات و معارف اسلامی گرایش تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد یادگار امام، دانشگاه آزاد اسلامی، شهری، ایران.

moheydarnia42@gmail.com

اوضاع عمومی ایران پس از حمله مغولان روی به وخامت گذاشت و در فقدان یک حکومت مرکزی، چندین حکومت ملوک‌الطوایفی شکل گرفت. این آشفتگی سیاسی که پس از تیموریان نیز ادامه داشت، با روی کار آمدن دودمان صفوی بهبود یافت. شاهان این سلسله به ویژه شاه اسماعیل اول (حک ۹۳۰-۹۰۷ق) با تکیه بر ترویج مذهب تشیع در سراسر قلمرو ایران، کشوری متحد و یکپارچه تشکیل دادند و اقتدار نظامی و اقتصادی را به آن بازگردانیدند، به طوری که ایران بیشتر از دو سده در برابر زیاده‌خواهی‌های ابرقدرت آن زمان، یعنی امپراطوری عثمانی - که تا دل اروپا پیشروی کرده بود - ایستادگی نشان داد. زمانی که صفویان به قدرت رسیدند، بیشتر مردم ایران اهل تسنن بودند و اقلیت‌های شیعه غالباً در شهرهای مشهد، سبزوار، قم، کاشان، مناطق شمالی ایران و در میان قوم لر ساکن بودند. با قدرت‌گیری شاه اسماعیل اول و اعلام رسمیت تشیع، بیشتر مردم به این مذهب روی آوردند و اهل سنت محدود به مناطق مرزی شدند. از دلایل رسمی شدن مذهب تشیع از سوی صفویان، ایجاد وحدت و یگانگی میان مردم، متمایز کردن ایران از دیگر کشورهای اسلامی و تأمین استقلال کشور بوده است. یکی از پیامدهای این اقدام، دشمنی حکومت‌های سنی‌مذهب عثمانی (در غرب) و ازبکان (در شرق) با صفویان و بروز جنگ‌های طولانی میان طرفین و افزایش قدرت علمای مذهبی بوده است. به‌رغم سیاست‌های کارآمد شاهان صفوی، برخی از روش‌های آنان در امر زمامداری، منجر به بروز نارضایتی‌هایی در سطح کشور گردید و در مواردی، شورش‌هایی از سوی مردم و امیران محلی در گرفت. این وضعیت از زمان نخستین شاه تا واپسین شاه صفوی ادامه داشت و البته رفتار حاکمان این خاندان در برابر این شورش‌ها در مقاطع مختلف، متفاوت بود. کیفیت شورش‌ها و اثرگذاری آنها در سطح منطقه‌ای و کشوری هم، تفاوت داشت. پاسخی که سرکشان (از دید حکومت مرکزی) دریافت می‌کردند، سیاست مشت‌آهین و مبارزه سرسختانه تا مرز نابودی و سرکوب بود. این سیاست‌های خشن اگرچه تا بیش از دو سده بقای دودمان صفوی را تضمین نمود، ولی سرانجام پایه‌های حکومت این سلسله را به تباهی کشانید. این مخالفت‌ها انگیزه‌های متفاوتی داشت. از جمله این عوامل، مباحث دینی و اختلافات مذهبی بود. گفتمان ویژه‌ای که شاهان صفوی از مقوله دین و مذهب ارائه داده بودند و ترویج فرهنگی تک‌صدایی باعث بروز ناخشنودی‌های بسیاری شده بود. سیاست شمشیر که شاه اسماعیل اول بر آن تأکید کرده بود و دیگر جانشینان او ادامه داده بودند، گاهی مؤثر و گاهی بی‌اثر بود. در این شورش‌ها و مخالفت‌ها که ماهیتی دینی داشت، گاهی انگیزه‌های سیاسی و قدرت‌طلبانه هم دخیل بود و در مواردی، نیروهای بیگانه از آن حمایت می‌کردند. فرآیند سازش و سرکوب که شاهان صفوی در برابر مخالفان فکری و ایدئولوژیک خود پیش گرفته بودند، با توجه به قدرت سیاسی آنها تعیین می‌گردید. هر اندازه تمرکز بر قدرت افزایش پیدا می‌کرد، سرکوب‌ها بیشتر می‌شد و در برهه‌هایی که قدرت سیاسی شاه تنزل می‌یافت، معمولاً به سازش تن می‌داد.

تحلیل شورش‌های مذهبی و مخالفت‌های فکری دوره صفوی و نحوه برخورد شاهان این سلسله با مخالفان و پیامدهای آن اهمیت بسیاری دارد. از جمله دوره‌های حساس در تاریخ صفویه مربوط به حکمرانی شاه طهماسب اول است. در دوران شاه مذکور، به دلیل نبود ثبات و اقتدار سیاسی، شورش‌هایی با بن‌هاییه لیدئولوژیک و دینی در گرفت؛ زیرا مخالفان، مذاکره با دولت مرکزی را بی‌فایده

می‌دانستند. افزون بر این شورش‌ها، مخالفانی در ساختار سیاسی دولت حضور داشتند که کار را برای شاه دشوارتر می‌کرد؛ زیرا قدرت، ثروت و نفوذ داشتند. عدم انعطاف‌پذیری شاه پیشین صفوی و انتخاب شمشیر بجای مذاکره، این مخالفت‌ها را به شورش و رفتار مقابله به مثل کشانیده بود. به این دلیل، شاه طهماسب اول برای بازگرداندن ثبات و اقتدار به ساختار سیاسی دولت نوپای صفوی، کاری بسیار دشوار را پیش‌روی داشت. او توانست با حذف برخی از شخصیت‌ها و به‌کارگیری برخی شخصیت‌های برجسته به این مهم نائل شود و دودمان صفوی را از فروپاشی کامل رهایی بخشید.

با عنایت به توضیحات مطرح‌شده، مسأله اصلی که در تحقیق حاضر به آن پرداخته می‌شود، بررسی و تحلیل شورش‌های مذهبی درگرفته در زمان شاه طهماسب اول، کیفیت برخورد این شاه با شورش‌ها و نیز، آثار مثبت یا منفی آن است. همچنین، به مخالفان فکری درباری شاه طهماسب اول و رفتارشناسی وی اشاره‌ای می‌شود. تحقیق حاضر در پی پاسخ‌گویی به پرسش‌های ذیل است: ۱. شاه طهماسب اول چه برخوردی با مخالفان مذهبی و فکری حکومت داشته‌اند؟ ۲. مخالفان مذهبی و فکری این شاه چه اشخاص و گروه‌هایی بوده‌اند؟ ۳. دلایل مخالفت‌های مذهبی و فکری مخالفان و پیامدهای آن چه بوده است؟

در تحقیق حاضر، گردآوری داده‌ها بر اساس روش کتابخانه‌ای است و تحلیل و واکاوی موضوعات و وقایع با عنایت به شیوه تاریخی و با نظر داشت دو متغیر توصیف و تحلیل انجام شده است. نکته دیگر آنکه، خوانش و تحلیل رویدادهای تاریخی با رویکرد به مؤلفه تقدم و تأخر زمانی انجام شده است.

۲. پیشینه تحقیق

بررسی‌ها نشان می‌دهد که تاکنون در هیچ پژوهشی به صورت مجزا و موردی، شورش‌های مذهبی و اعتقادی در دوران شاه طهماسب اول بررسی و تحلیل نشده است. از این‌رو، در تحقیق حاضر برای نخستین بار به این خلأ پژوهشی پرداخته می‌شود. با این حال، در چند پژوهش به مخالفان حکومت صفوی، رفتار شاهان و پیامدهای این شورش‌ها پرداخته شده است که به مهم‌ترین دستاوردهای آن اشاره می‌شود. رسول جعفریان (۱۳۷۰) در کتاب خود با عنوان *دین و سیاست در دوره صفوی* به مسائلی چون: رویارویی فقیهان و صوفیان در این دوره، حیات فرهنگی و سیاسی ایران در قرن دوازدهم هجری، اصفهان و ایران در دوره اخیر صفوی، پاره‌ای از مسائل حجاج شیعه و شیعیان مقیم حرمین شریفین در دوره صفوی و ... پرداخته است. جعفریان (۱۳۷۲) در کتاب دیگری با عنوان *علل برافتادن صفویان* به کنش‌های دینی و مذهبی شاهان این دودمان که دولت صفوی را از اقتدار و شکوه دوران شاه عباس اول به ضلالت و ذللی دوران شاه سلطان حسین صفوی کشانید، بررسی کرده است. جعفریان (۱۳۷۸) در کتاب دیگر خود با عنوان *تاریخ ایران اسلامی؛ صفویه از پیدایش تا زوال* به برآمدن و برافتن دولت صفوی از زوایای گوناگون از جمله مسائل دینی و اعتقادی موافقان و مخالفان حکومت پرداخته است. ثواقب و روشنفکر (۱۳۸۸) در مقاله‌ای با عنوان «نگرشی بر شورش شاه قلندر در عصر صفویه» به این نتیجه رسیده‌اند که زمینه‌های اصلی بروز این کشمکش، ماهیت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی داشته است. شهرکی‌زاد (۱۳۹۰) در پایان‌نامه خود با عنوان *بررسی شورش‌های داخلی عصر صفویان از شاه عباس یکم تا سلطان حسین صفوی* به زمینه‌های شکل‌گیری این شورش‌ها، شیوه برخورد شاهان با شورشیان و فرجام این کشمکش‌ها پرداخته است. از دید نویسنده، غارت کاروان‌های بازرگانی، برهم‌زدن

امنیت، آشفته‌کردن امکانات اقتصادی و اجتماعی از مهم‌ترین تأثیرات این شورش‌ها بوده است. شورمیچ (۱۳۹۲) در تحقیق خود با عنوان «تحلیلی بر شورش‌های گیلان بعد از فتح آن در زمان شاه عباس اول صفوی» به این نتیجه رسیده است که ساختار اجتماعی و اقتصادی گیلان و نحوه عملکرد والیان صفوی در شکل‌گیری شورش‌ها اثرگذار بوده است. رازنهان و نعیمی (۱۳۹۴) در مقاله‌ای با عنوان «پیامدهای سیاست شاه عباس در براندازی حکومت شیعی آل‌کیا در گیلان» به این نتیجه رسیده‌اند که پس از اقدام شاه عباس و سقوط حکومت آل‌کیا، ثبات سیاسی منطقه درهم شکست و عناصر جدید جمعیتی یعنی طوایف کرد جهت فتح و سرکوب شورش‌های احتمالی وارد گیلان شدند.

۳. بحث اصلی

شاه طهماسب در ۲۶ ذی‌الحجه سال ۹۱۹ هجری در قریه شهاباد اصفهان دیده به جهان گشود. (روملو، ۱۳۷۵: ۱۸۶) در زمان او، شورش‌ها و مخالفت‌هایی که علیه حکومتش و به طور کلی، صفویه شکل می‌گرفت، صرفاً ماهیتی سیاسی و نظامی نداشت، بلکه موضوعات دینی و اعتقادی و مذهبی هم در پیدایی آن مؤثر بوده است. شاه طهماسب همان‌طور که با گروه‌های سیاسی مخالف، به سختی برخورد می‌کرد، با مذهبی‌ها هم چنین برخوردی داشت و کوچک‌ترین اعتراضی را بر نمی‌تابید. اگرچه عالمان دین در زمان او قدرت چندانی نداشتند، ولی با توجه به این موضوع به اینکه ماهیت حکومت صفوی مبتنی بر مذهب شیعه بود، او سعی می‌کرد اقداماتی را انجام دهد که منجر به تقویت مبادی فکری این مذهب و به حاشیه رانده شدن پیروان دیگر دین‌ها و مذاهب می‌شد.

مهم‌ترین شاخصه تغییر سیاست شاه طهماسب در مقایسه با روش شاه اسماعیل اول در این امر خلاصه می‌شود که او از اتکا به صوفیان قزلباش ناامید شده و به سوی فقهای شیعی گرایش پیدا کرده بود. شاه جوان با بررسی و تحلیل علل آشوب‌های ایجادشده در ساختار حکومت نوپای صفوی، به این نتیجه رسیده بود امیران زیادخواه قزلباش، تهدیدی اساسی برای قدرت او به حساب می‌آمدند. به این اعتبار، سعی کرد پس از مدتی از آنها کناره‌گیری نماید. او برای ایجاد ثبات در حکومت صفوی و نیز، به وجود آوردن سدی برابر قدرت‌طلبی قزلباشان، به سوی عالمان و فقیهان شیعی گرایش پیدا کرد و قدرت آنها را افزایش داد و گروه قزلباشان را اگرچه شیعی بودند، کم‌اعتبار ساخت. نکته دیگر آنکه، او از سوی نیروهای بیرونی در شرق و غرب تحت فشار بود و به نوعی در محاصره دینی و مذهبی قرار داشت. از این رو، شاه ناگزیر بود تا به عالمان شیعی توجه کند و خود را موافق و همگام با شریعت و اهل شرع نشان دهد. (آقاجری، ۱۳۸۹: ۱۰۸) این دلایل موجب شد تا فقها در حکومت صفوی به صورت ساختارمند نقش مهم‌تری پیدا کنند و برتر از قبل، در امور قدرت دخالت و اظهار نظر به دست بیاورند. یکی از مورخان این دوره می‌نویسد: «[شاه] میرغیاث‌الدین منصور صدر را چون از فقه بخشی نبود و در حکمت و فلسفه و هیأت و ریاضی و طب از دیگر علما ممتاز بود، از آن منصب عزل فرمود. میر معزالدین محمدنقیب میرمیرانی و میراصفهان‌را که به فقاہت ممتاز و به ورع و تقوا بین‌الاقربان سرفراز بود، نصب فرمودند». (نویدی شیرازی، ۱۳۶۹: ۷۳) سیاست‌های یکسونگر مذهبی شاه طهماسب اول صفوی باعث شده بود تا تنش‌هایی با منشأ دینی و البته، سیاسی در سراسر قلمرو صفوی ایجاد شود. در ادامه به این شورش‌ها و اعتراض‌ها و نحوه برخورد شاه طهماسب اول و دلایل شکل‌گیری آن پرداخته می‌شود.

۳-۱. شورش قوام‌الدین نوریبخش

قوام‌الدین نوریبخش در سال ۹۴۴ هجری در ری دست به شورش زد. شاه طهماسب در راه بازگشت از خراسان بود و هنگامی که به تهران رسید و در این ناحیه اردو زد، دستور دستگیری وی را صادر نمود. او درویشی را کنار گذاشته بود و سعی می‌کرد در اندیشه گردآوری مال و منال باشد. در این راه برای مردم مزاحمت‌های بسیار فراهم می‌کرد و حتی فراتر از این، بسیاری از مخالفان و معترضان خود را به قتل رساند. مولف خلاصه‌التواریخ درباره منش قوام‌الدین می‌گوید: «از هر کس که اندک سوء مزاجی پیدا می‌کرد، او را بی‌تامل به قتل می‌رسانید و در جمع اسباب قورخانه و ساختن قلعه بود». (حسینی قمی، ۱۳۵۹: ۲۷۳) شاه طهماسب که به زیارت شاه عبدالعظیم رفته بود، با اهالی ری روبه‌رو شد که از جور و ظلم قوام‌الدین به ستوه آمده بودند. شاه دستور داد تا او را بیاورند. در محکمه‌ای که ایجاد شده بود، از او سولاتی پرسیده شد. ابتدا قاضی محمد ورامینی از او سوال کرد که تو درویشی یا پادشاه؟ او گفت که من درویش هستم. بعد پرسید: علت ساختن قلعه و جمع‌آوری جبه و جوشن چیست؟ او سکوت کرد. قاضی گفت: ظلم و ستم توبه مردم به حدی زیاد بوده که مردم جنایت‌های عبیدی از یک را از یاد برده‌اند. در ادامه نام کشتگان را ذکر کردند تا به نام امیدی شاعر رسیدند. او منکر کشتن وی شد. شاه طهماسب گفت: اگر تو امیدی را نکشتی، چرا املاکش را تصرف کردی؟ هر کس از اهل مجلس حکایتی از جنایات او بازگو کرد. (همان: ۲۷۳)

مولف احسن‌التواریخ درباره امیدی شاعر و درگیری او با قوام‌الدین می‌گوید: «امیدی از شاعران دوران بود. میان او و قوام‌الدین بر سر باغی که امیدی در ری ایجاد کرده بود، نزاع افتاد. قوام‌الدین، بایندر اولاد را با جمعی، شب بر سر او فرستاده و او را به قتل رساندند». (روملو، ۱۳۷۵: ۲۳۱) قوام‌الدین که در محکمه مجرم و گناهکار شناخته شده بود، به قلعه النجف فرستاده شد تا زندانی شود. او در سال ۹۴۸ هجری در همین قلعه درگذشت. شورش قوام‌الدین چندان حکومت مرکزی را با دردسر روبه‌رو نکرده بود. عصبانی معمولی بود که با قتل چند ده نفر خاتمه یافت. او به دلیل جاه‌طلبی و مال‌اندوزی، درویشی را به کنار نهاد و چهره‌ای متفاوت از خود بروز داد. رفتار غیرمعمول او به عنوان یک درویش مردم را بر آن داشت تا شکایت قوام‌الدین نزد شاه طهماسب برسد و این‌گونه بود که او زندانی شد.

۳-۲. شورش علاءالدوله رعناشی در دزفول

شهرهای دزفول، هویزه و شوشتر در سال ۸۵۸ هجری به دست سید محمد بن فلاح که از مشعشعیان بود، افتاد و پس از او، پسرش، مولا علی جانشین پدر گردید. طرفداران مولا علی بر این باور بودند که روح حضرت علی در وی حلول کرده است. مولا علی پس از یک سلسله تاخت و تاز در سرزمین عراق و بی‌حرمتی به اماکن مقدس این دیار، در نزدیکی کوه‌های کهکیلویه به دست ترک‌ها کشته شد و بردارش سید محمد به حکومت رسید. جد علاءالدوله رعناشی، شیخ مولانا قوام‌الدین معلم فرزندان سید محسن بود. در زمان سید محسن، طرفداران او «همگی در کوچه و بازار لاصوم و صلوه و لاکوه تکرار می‌کردند». (نوبدی شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۴۲) شاه اسماعیل در سال ۹۱۴ هجری و پس از گشایش بغداد به نواحی تحت تصرف رعناشیان رفت و آنها از شاه صفوی اطاعت نمودند. پس از سید محسن فلاح، پسرش هفت سال به حکومت رسید و بعد از او، سید بدران بن سید فلاح حاکم شد و به شاه طهماسب اعلام فرمانبرداری کرد و پس از وی، مولا سجاد بن بدران حاکم شد، ولی در این زمان او تنها بر هویزه

و عربستان حکم می‌راند، اما با این حال، گاهی اوقات به چپاول شوشتر و دزفول می‌پرداخت. پس از شیخ مولانا قوام‌الدین فرزندان وی ترقی کردند. یکی از آنها به نام شیخ محمد به حکومت دزفول رسید و پسر دیگرش، حاجی محمد به حکومت شوشتر نائل آمد. حاجی محمد به دست برادرزاده‌اش حاجی خلیل‌الله به قتل رسید. خلیل‌الله مدتی با سید بدران درگیری داشت و مدتی هم، نسبت به شاه طهماسب تمرد و عصیان کرد. شاه طهماسب امیران کهکیلویه را برای دفع و بازپس‌زدن او مامور نمود، ولی با مرگ نابهنگام خلیل‌الله فتنه از بین رفت. علاءالدوله فرزند خلیل‌الله پس از پدر به حکومت دست یافت و تا مدتی اعلام اطاعت کرد. (همان: ۱۴۳-۱۴۱)

علاءالدوله در سال ۹۴۸ هجری شورش کرد. شاه طهماسب برای سرکوبی او به آن طرف حرکت کرد و به حدود خرم‌آباد که رسید، حاکم لر یعنی کوچک جهانگیر به خدمت شاه آمد و از آنجا به سوی دزفول حرکت کرد. علاءالدوله از ترس به سوی بغداد گریخت. در قدم بعدی، شاه طهماسب وارد دزفول شد و به خوبی مورد استقبال قرار گرفت. در این سفر، شاه حکومت دزفول را به حیدرقلی سلطان افشار سپرد. سجاد بن بدران نیز، به خدمت شاه طهماسب رسید و اعلام وفاداری و اطاعت نمود. شاه طهماسب پس از رسیدگی به امور خوزستان به سوی قم حرکت کرد. مولف احسن‌التواریخ درباره حضور خویش در این سفر می‌گوید: «جمع اسفار همراه اردوی گردون بوده، اکثر وقایع را به رای‌العین مشاهده نموده». (روملو، ۱۳۷۵: ۳۸۹-۳۸۸) در مجموع، شورش علاءالدین رعناشی حکومت مرکزی را با خطر چندانی روبه‌رو نکرد. او به دلیل بهره‌نداشتن از نیروهای کافی و حمایت مردمی راه به جایی نبرد و سرانجام کار او با کمترین مقاومت به فرار انجامید. البته، عبدی بیک می‌گوید یکی از دلایل شورش رعناشی، هم‌داستانی او با عثمانی‌ها بوده است. با توجه به اظهار نظرهای جانبدارانه عبدی بیک نمی‌توان به نظرات او چندان تکیه کرد. شاید هم، به دلیل نزدیکی علاءالدین به مرزهای عثمانی، ارتباط او با دشمنان دودمان صفوی بازگو شده است. به هر روی، این شورش داخلی بدون خطر مهمی پایان یافت و حکومت شاه طهماسب از خطری که می‌توانست کیان کشورداری وی را تهدید کند، رهایی یافت.

۳-۳. شورش در منطقه کردستان

یکی از مناطق اصلی در دوران صفویه که همواره عوامل دینی و اعتقادی در آن مطرح بوده و خون‌ریزی‌های متعددی در آن به این بهانه روی داده، کردستان است. شاهان شیعه‌مذهب صفوی قصد داشتند کردستان را با هر لطایف‌الحیلی از مذهب اهل سنت دور کنند و به آیین تشیع علاقه‌مند کنند. طبیعتاً مخالفت‌هایی مهم در این زمان روی داد و جنگ‌هایی درگرفت که در برخی موارد به کیان دولت صفوی ضربه‌هایی وارد آورد. در این بین، آنچه بر اهمیت موضوع کردستان می‌افزود، حمایت‌های گاه و بیگاه سلاطین عثمانی از عناصر کرد بود. این سلاطین سعی می‌کردند با برجسته‌کردن مقوله دین و مذهب، مرزهای مشترک خود را با صفویان ملتهب نگاه دارند تا این دولت نوبا نتواند مرزهای عثمانی را به صورت جدی تهدید کند. ما در دوران شاه طهماسب با شورش‌هایی خطرآفرین در این ایالت روبه‌رو بوده‌ایم که شماری از آنها به واسطه تحریکات خارجی بوده است.

بررسی کتاب‌هایی که درباره کردها در دوران صفوی نوشته شده است نشان می‌دهد که این قوم در دوران شاه طهماسب اول به لحاظ جغرافیای سیاسی، انسانی و همسایگی با حکومت عثمانی و حضور

در پیاده سازی نقشه‌های دولت صفوی برای نگاهبانی و پاسداری از مرزهای غربی و شرقی، ایستادگی در برابر تجاوزات نیروهای خارجی و سرکوب شورش‌های داخلی نقشی اساسی و انکارناپذیر داشته‌اند. (چلیپی، ۱۳۶۴: ۹۷) در زمان شاه طهماسب، امرا برحسب ایل و قبیله‌ای که به آن منتسب بودند، مشخص می‌شدند. در این دوران ایلات کرد، که از آنها به عنوان قبایل کوه‌نشین ایرانی نام برده شده است، عبارتند از: کردهای روزکی (روژکی)، سیاه منصور، پازوکی، اردلان و چگنی که بی‌گمان خود این ایلات به طوایف و تیره‌های بسیاری تقسیم می‌شده‌اند. در دوران سلطنت شاه طهماسب نیز، ناآرامی مرزهای کشور ایران به ویژه در مناطق غربی جریان داشت، به طوری که می‌توان دوران حکمرانی این شاه همراه بود با حکومت بزرگ‌ترین و باشکوه‌ترین سلطان عثمانی، یعنی سلیمان قانونی (۱۵۲۰-۱۵۶۶م) - که در دوران فرمانروایی خود چندین بار به ایران لشگر کشید و مشکلاتی را برای صفویان به وجود آورد. (زکی‌بیک، ۱۳۸۱: ۲۷۶-۲۷۵)

در دوران پادشاهی شاه طهماسب درگیری‌هایی بروز کرد. یک طرف این جدال‌ها ایلات کرد قرار داشتند و گاهی علیه عثمانی و گاهی علیه صفویان می‌جنگیدند. البته از آنجا که تعداد ایلات کرد بسیار بود و بعضی در قلمرو صفویان و مابقی در قلمرو عثمانی‌ها استقرار داشتند، این اتفاقات را می‌توان یک امر عادی تلقی کرد. در سال ۹۵۴ق، برابر با سال بیست و چهارم از سلطنت شاه طهماسب، امرای کردستان به دستور سلطان سلیمان نزدیک به پنج هزار تن برای ایجاد ناآرامی و غارت به ارومی (ارومیه امروزی) آماده کردند و به سوی مناطق یادشده رفتند. در این زمان، ولی سلطان از جانب شاه طهماسب حاکم ارومی بود و با سواران خود از حصار شهر بیرون آمده و بر قلب سپاه کردها حمله کرد و کردها چون این شجاعت را دیدند، خوفی وجود آنها را فراگرفت و عقب نشینی کردند. ولی سلطان آنها را تعقیب کرد و جمعی از کردها را که الکای ارومی را غارت کرده بودند، به قتل رساند و سرهای ایشان را به درگاه شاه طهماسب فرستاد. (ترکمان، ۱۳۸۲: ۹۵) همچنین، فیل پاشا، یکی از سرداران عثمانی، به دستور سلطان سلیمان به طرف مرزهای ایران اعزام گردید. شرف‌خان روژکی کرد، حاکم بتلیس که در این زمان از تابعان حکومت صفوی بود، در مقابل فیل پاشا جنگید، اما شکست خورد و از ولایت رانده شد. طولی نکشید که شاه طهماسب با جمعی از قزلباشان به سوی فیل پاشا حمله کرد. پاشا از شکوه و هیبت شاه طهماسب دچار وحشت شد و تاب مقاومت نیاورد. در نتیجه، توپ‌ها را جا گذاشت و گریخت. (همان: ۱۰۵)

یکی دیگر از وقایع در دوران پادشاهی شاه طهماسب، پناهنده شدن امرا و حکام و شخصیت‌های مهم به دربارهای صفوی یا عثمانی بود که کردها در وقوع این رویدادها نقش مهمی داشتند. یکی از این پناهندگان معروف، القاص میرزا، برادر شاه طهماسب بود که به نزد سلطان سلیمان رفت، ولی از آنجا که از سوی سلطان عثمانی به او کمکی نرسید، به همدان آمد و از آنجا، با همراهی کردها راهی قم شد. وی با کمک کردها، ولایات ری و کاشان را به تصرف در آورد و قصد تصرف اصفهان را داشت که اهالی این منطقه مقاومت کردند و او مجبور به فرار شد. وی بار دیگر به عثمانی رفت، اما این بار از سوی سلطان سلیمان مورد بی‌توجهی قرار گرفت و حتی لشگری بر سر او فرستاده شد که فرار القاص میرزا را به همراه داشت. القاص با تعداد کمی از اطرافیانش به قلمرو کردهای اردلان آمد. چون این خبر به دربار رسید، شاه طهماسب چند نفر از نزدیکان خود به نام‌های بهرام میرزا، شاهقلی خلیفه مهرداد و

ابراهیم خان ذوالقدر را به همراه لشگری بیست هزار نفری به طرف قلمرو اردلان‌ها فرستاد. سرخاب بیگ اردلان حاکم الکای اردلان‌ها نیز مجبور شد القاص میرزا را تحویل دهد. در نهایت، القاص به همراه پسرش در قلعه قهقهه زندانی شد. (قزوینی، ۱۳۶۳: ۵۴)

شاه طهماسب اول در تذکره‌اش درباره این رویداد چنین می‌نویسد: «شرف بیگ کرد در برابر عثمانی‌ها تاب مقاومت نیاورد و پیش ما آمد و اولمه سلطان نیز از جانب ما به سوی عثمانی گریخته بود». (شاه طهماسب اول، ۱۳۶۳: ۱۸) شاه طهماسب در نامه‌ای به سلطان عثمانی اظهار می‌دارد: «اولمه سلطان از پیش ما گریخته به نزد شما، اولمه را بفرستید تا ما شرف بیگ کرد را بفرستیم. ایشان قبول نکردند و در جواب نوشتند: اولمه پناه به ما آورده، او را نتوان داد. شما شرف بیگ کرد را بدهید و از این به بعد اگر از پیش شما کسی آید، ما نیز بفرستیم. از این اخبار معلوم شد خوانگار بر سر پرخاش است». (همان: ۱۹)

در کردستان زمان شاه طهماسب، حکومت در اختیار بدر بیگ، پسر شاه علی بیگ بود. او در حمله سلطان سلیمان به ایران، در اردوی عثمانی حضور داشت. (بدلیسی، ۱۳۶۴: ۱۲۶) بنابراین، سیاست مخالفت با حکومت شیعی صفوی از سوی غالب امیران کردستان دنبال و پیروی می‌شد. در سال ۹۴۶ هجری، شاه طهماسب، دو تن از نیروهای خود یعنی بهرام میرزا و گوگچه سلطان قاجار را برای سرکوب سلطان علی بتنلیچ که شورش کرده بود، گسیل داشت. سلطان علی با مشاهده سپاه قزلباش گریخت و کردستان به دست صفویه غارت شد. در همین سال، شورش دیگری توسط حاجی شیخ کرد صورت گرفت. او فرزند ابراهیم بود که به مدت نه سال در منطقه بابان حکومت کرد، اما به دست سلطان سلیمان کشته شد. پس از او، حاجی شیخ کرد به خدمت شاه طهماسب درآمد و از او کمک خواست، ولی شاه طهماسب توجه چندانی به خواسته‌اش نکرد. حاجی شیخ با میر عزالدین یکی دیگر از حاکمان بابان درگیر شد و توانست او را شکست دهد و حاکم بلامنازع آن دیار شود. از آن به بعد، علیه شاه طهماسب سر به شورش برداشت. (همان: ۱۲۷-۱۲۹) پس از این اقدام، شاه افرادی چون عبدالله خان استاجلو، شاه‌قلی خلیفه مهرداد ذوالقدر، غازی خان تکلو و قراولی عربگیرلو را برای سرکوبی گسیل داشت. کردها راه‌های سخت‌گذر را مسدود کردند و شمار قابل توجهی از نیروهای صفوی را کشتند. در نهایت، بدون حاصل شدن نتیجه‌ای صفویان به تبریز بازگشتند. (روملو، ۱۳۷۵: ۲۸۳-۲۸۲)

شاه طهماسب سه بار برای سرکوبی حاجی شیخ کرد نیرو فرستاد که در هر سه بار ناموفق بود. حاجی شیخ پس از آنکه سلطان سلیمان به بغداد آمد، برای اعلام اطاعت از وی به آن سمت حرکت کرد، اما به هنگام خواندن نماز از سوی گروهی از کردها غافلگیر و کشته شد. پس از مرگ او، بوداق جانشین پدر شد و شاه عثمانی همچون گذشته، حکومت بابان را به او سپرد، اما این روند ادامه‌دار نبود و سلطان سلیمان در اثر تحریک برخی بزرگان، حکومت این ایالت را به سلطان حسین حاکم عبادیه داد. سلطان حسین به بابان رفت و بوداق که یارای مقاومت نداشت، فرار کرد و به شاه صفوی پیوست، اما حمایتی ندید. در این حین، رستم پاشا وزیر سلطان سلیمان از او خواست به استانبول بیاید تا حکومت بابان را به وی واگذار کند. چنین هم، شد. پس از به قدرت رسیدن بوداق، او با حسین بیگ مبارزه کرد و وی را شکست داد. با شکایت سلطان حسین به پادشاه عثمانی، قرار شد بابان میان این دو حاکم تقسیم شود،

اما در جنگی دیگر، حسین بیک کشته شد. (بدلیسی، ۱۳۶۴: ۱۳۰-۱۲۹) صارم کرد پس از مرگ سلطان سلیم، از سلطان سلیمان اطاعت کرد. شاه عثمانی هم، حکومت منطقه مکرری را به وی واگذار کرد. در یک تحلیل کلی باید گفت یکی از اصلی‌ترین دلایل بروز اختلاف در کردستان، رفتار خشن شاه اسماعیل اول با مردم این دیار برای شیعه کردن آنها بود. نزدیک بودن منطقه کردستان به حکومت عثمانی باعث دخالت شاهان این سلسله ترک در امور مربوط به کردستان می‌شد. آنها با ایجاد درگیری میان امیران کرد و نیز، حمایت‌های مالی و نظامی از برخی از آنها، سعی داشتند حکومت مرکزی صفوی را به چالش بکشند و آنها را با مشکلات عدیده‌ای در مرزها روبه‌رو کنند.

۳-۴. شورش خان احمد خان و اجبار او به پذیرش مذهب شیعه اثنی‌عشری پس از تسلیم

بر اساس متون تاریخی، دین اهالی گیلان تا سال‌های ابتدایی سده یازدهم هجری، تسنن بوده است. با روی کار آمدن دولت صفوی و رویکرد یکسونگر ایدئولوژیک آنان، مردم این دیار با کاربست قوه قهریه و نیز، اقدامات فرهنگی و اعتقادی به مذهب شیعه امامی گرایش پیدا کردند. البته، در بخش‌هایی از این سرزمین از جمله «بیه‌پس و تالش»، مردم از اعتقاد گذشته برنگشتند. (افوشته‌ای نظنزی، ۱۳۷۳: ۸۹-۸۸) لاهیجی در کتاب خود با عنوان تاریخ خانی به این مهم اشاره می‌کند که قسمت‌هایی از «بیه‌پس» مانند کوچ‌صفهان تا نیمه نخست سده دهم هجری بر مذهب شافعی بودند. از دید لاهیجی، کارکیا میرزا علی بعد از آنکه در نبردی از امیر اسحاق فومنی شکست خورد، سرزمین‌های سنی مذهب را به رقیب خویش واگذار کرد. این واقعه در سال ۹۰۷ هجری به وقوع پیوست. (لاهیجی، ۱۳۸۹: ۴۲۹-۴۲۸)

بررسی متون تاریخی نشان می‌دهد که آل کیا در طول سال‌های فرمانروایی خود در گیلان (سده‌های هشتم تا دهم هجری) رفتار متعصبانه و افراطی با پیروان دیگر مذاهب‌ها نداشتند. اگر نبردهایی در این بین درمی‌گرفت، مانند نبرد سید رضا کیا و دیگر حاکمان آل کیا با حاکمان اسماعیلی اشکور، انگیزه دینی و اعتقادی نداشت و غالباً به جهت تسخیر قلمرو یکدیگر صورت می‌گرفت. در این راستا می‌توان کیفیت رفتار کارکیا میرزاعلی (تشیع زیدی) با اسماعیل میرزای صفوی (تشیع امامی) را مورد نظر قرار داد که پیوسته همراه با احترام و مهربانی بوده است. حتی این حمایت‌ها تا آنجا ادامه پیدا کرد که اسماعیل میرزا برای نخستین مرتبه نماینده امام زمان در منطقه لشت‌نشا نام گرفت و با انجام کنش‌هایی از این دست، باور غالبانه تشیع صفوی جان گرفت. شماری از مورخین باور دارند که چنین مسأله‌ای بنا به خواسته کارکیا میرزاعلی به وقوع پیوسته است. بنابراین، تساهل مذهبی و اعتقادی در سرزمین گیلان تا پیش از آمدن صفویان، رواج داشته است. (تتوی، ۱۳۸۲: ۲۰۷-۲۰۶) کسروی در این باره باور دیگری دارد و درباره عقاید اسماعیل میرزا و اثرگذاری آل کیا بر شخصیت او می‌نویسد که شاه اسماعیل پیش از آنکه راهی گیلان شود، گرایش مشخص دینی نداشته است؛ چراکه در خردسالی (هفت سالگی) حضور در گیلان را تجربه کرده بود و طی هشت سال حضور در دیار کارکیا میرزاعلی به باورهای شیعی تعلق خاطر پیدا کرد. به این اعتبار، می‌توان مذهب گیلانیان را در آن برهه زمانی، تشیع دانست. (کسروی، ۱۳۷۷: ۱۳۴)

اهالی گیلان و دیلمان پس از پایداری سه سده‌ای در برابر نفوذ اسلام، سرانجام از سال‌های آغازین قرن سوم هجری و عمدتاً به دلیل فعالیت‌های فرهنگی شیعیان به تشیع زیدی متمایل شدند. در بخش غربی این سرزمین، باورمندان به تسنن زندگی می‌کردند. یکی از رویدادهایی که باعث فراگیری هرچه بیشتر

مذهب زیدی در سراسر این ناحیه گردید، بر سر کار آمدن آل کیا بوده است. آنها سعی کردند تشیع زیدی را در بخش شرقی گیلان گسترش دهند و تا جایی در این کار موفق عمل کنند که پس از یک سده هواداران سایر مذاهب از جمله اهل سنت، اسماعیلیه، مشبهه و ... را منزوی کنند و به حاشیه برانند. اقدامات دینی و ایدئولوژیک آل کیا به این مقدار محدود نماند و حاکمان این دودمان توانستند سرزمین‌های شیعه‌نشین لشت نشا را به گستره قلمرو خویش اضافه کنند. (افوشته‌ای نظنزی، ۱۳۷۳: ۸۹-۸۸) پس از قدرت‌گیری صفویان در ایران، آل کیا که دارای مذهب زیدیه بودند، رقیب صفویه محسوب شدند. بنابراین حاکمان آل کیا پیش از یورش صفویان به سرزمین گیلان به قدرت سیاسی مذهبی تشیع امامی پی برده بودند. در نتیجه، کوشیدند تشیع اثنی‌عشری را جانشین زیدی‌گری کنند. (منجم، ۱۳۶۶: ۴۶۵) در نتیجه، با تدقیق در این مهم می‌توان نسبت به دلیل اصلی مخالفت‌های سیاسی شاه طهماسب اول و شاه عباس اول و اقدامات نظامی آنان در برابر حاکمان بومی گیلان آگاهی پیدا کرد. صفویه از نفوذ معنوی و پایگاه اجتماعی و مردمی خاندان کارکیا - که در طول چند قرن (نهم و دهم هجری) ایجاد شده بود- به طور کامل اطلاع داشتند. حاکمان این دودمان در طول سده‌های گوناگون توانسته بودند با استفاده از ظرفیت‌های تبلیغاتی موجود به ویژه تربیت چندین نویسنده، شاعر و دانشمند، کتب بسیاری را در قالب نظم و نثر یا متن علمی خلق کنند و خدمات علمی، ادبی و فرهنگی ویژه‌ای را ارائه نمایند. شاهان صفوی از تلاش‌های شیعیانی که در خدمت آل کیا بودند، رضایتمندی نداشتند و سعی می‌کردند زمینه‌ای برای از بین رفتن این بساط فراهم کنند. به عبارت دیگر، وقتی راه مبارزه از طریق مسائل دینی و مذهبی بسته شد، نوبت به اختلافات سیاسی و اقتصادی و دامن زدن به آن رسید؛ زیرا گیلان در این دوره، سرزمینی آبادان به لحاظ بازرگانی بود و محصولات عمده‌ای در این مناطق به دست می‌آمد و مالیات‌های کلانی به خزانه دولت‌های حاکم واریز می‌گردید. شاهان صفوی مایل نبودند که این منافع در اختیار شاهان آل کیا قرار بگیرد و آنها بی‌بهره باشند. به ویژه اینکه می‌دانستند تقویت مالی آل کیا می‌تواند در آینده‌ای دور یا نزدیک آنان را به شورش و عدم اطاعت از دولت مرکزی وادارد. به عبارت دیگر، گرچه علاقه‌مندی خاندان کیا در تمایل به مذهب شیعه امامی با هدف دفع خطر نظامی حکومت صفوی، از بین بردن هر بهانه‌ای و حفظ بقا بوده است، اما شاه طهماسب به ظاهر دلایل دیگری برای براندازی آل کیا در سر داشت.

به نظر می‌رسد مهم‌ترین غرض خان کیایی از تمایل به شیعه امامی و پذیرفتن مبانی آن، گستره قدرت و نفوذ روزافزون این مذهب و نیز، از بین بردن بهانه‌های شاهان صفوی بوده است؛ زیرا آل کیا بر مذهب شیعه زیدی بوده‌اند. خان احمد خان به خوبی می‌دانست که اتخاذ چنین روشی می‌تواند بقای حکومت نیمه‌مستقل او را در گیلان تضمین کند. در نتیجه، به راحتی با این مهم کنار آمد و نه تنها ممانعتی نرزد، بلکه سختگیری‌های بسیاری برای فراگیری این باور اعمال کرد تا از این طریق، تأیید سلاطین صفوی را به دست آورد. تدقیق او در مبانی مذهب شیعه امامی را باید از آشنایی ژرف و موشکافانه وی نسبت به اصول و احکام دریافت. (مرعشی، ۱۳۴۷: ۳۷۸-۳۷۷)

بعد از آنکه تغییرات مذهبی در سطوح دربار انجام پذیرفت، در کوتاه‌ترین زمان ممکن، مردم گیلان به دین ملوک خویش درآهنگند و به شیعه امامی گرایش پیدا کردند. البته، نکته جالب این است که در نوشته‌های تاریخ و روایت مورخان اشاره‌ای به این انقلاب دینی و اعتقادی نشده و توضیحات به صورت

کاملاً مختصر و سطحی بوده است. با این حال، با عنایت به این مهم که همین منابع سخنی از نبردهای ایدئولوژیک میان حاکمان بومی و شاهان صفوی در گیلان به میان نیاورده‌اند، نشان از تغییرات گسترده دینی در این سرزمین دارد. علاوه بر این، اسنادی در اختیار داریم که ثابت می‌کند خان احمد خان دوم تلاش‌های دامنه‌داری را در حمایت از چهارچوب‌های مذهب شیعه امامی انجام داده است. به این اعتبار، مردم گیلان به باور جدید به شکلی عمیق وفادار شده و مبنای آن را پذیرفته بودند. (یوسف‌جمالی، ۱۳۸۶: ۱۶۲)

بنابراین، مجموعه‌ای از عوامل اقتصادی، سیاسی و مذهبی باعث شده بود تا حاکمان کارکیا در اقدامی راهبردی و جهت حفظ کیان خود، مذهب دیرپاتر زیدی را کنار بگذارند و مردم خود را به مذهب شیعه اثنی عشری فرابخوانند. در نگاه آنان، پاسداری از شرایط مطلوب اقتصادی گیلان و انجام اقدامات پیشگیرانه برای آسیب نرسیدن به تجارت پرسود آن روزهای منطقه، اهمیتی فوق‌العاده داشت. در نتیجه حاکمان کارکیا تلاش کردند حکومت صفویه را قانع کنند که در همه زمین‌ها تابع و مطیع ایشان هستند. اتخاذ این روش از هوشمندی شاهان این دودمان خبر می‌داد که بجای یک‌سونگری و افراط و تفریط، همه جوانب را در نظر می‌گرفتند. به ویژه آنکه نیروی مقابل آنان یعنی صفویه از قدرت بیشتری برخوردار بود و روز به روز بر توانش افزوده می‌شد و تقابل با آنان به معنای پایان یافتن حیات دودمانشان و نیز، وارد آمدن خسارت‌های متعدد به مردم عادی بوده است. با این حال، شاه طهماسب که شاهی قدرت‌طلب بود و در دوران او شاهد بیشترین شورش‌های ممکن هستیم، سعی می‌کرد، رقبای بالقوه و بالفعل خود را از سر راه بردارد و پیش از آنکه تحرکات رقبا به شورش‌های جدی بدل شود، به بهانه‌های مختلف سیاسی، مذهبی، اجتماعی، اقتصادی و ... آنها را نابود کند. البته، در ارتباط با خاندان کارکیا نمی‌توانست چندان حضوری فعال داشته باشد؛ زیرا او در دوران پس از شاه اسماعیل اول، مشغول سرکوب شورش‌ها در سرزمین‌های دیگر بود. سرزمین‌هایی که نزدیک به حکومت مرکزی بودند و پایتخت را بیشتر از کارکیا در گیلان تهدید می‌کردند.

نتیجه‌گیری

نتایج تحقیق نشان می‌دهد که اوج قدرت و نفوذ مذهب و نیروهای مذهبی در حکومت، زمان شاه طهماسب اول رقم خورده است. در این زمان نه تنها مقامات بالا از سادات و روحانیون انتخاب می‌شدند، بلکه شخص شاه طهماسب سعی می‌کرد یک رابطه سببی با خاندان سادات ایجاد کند و علقه‌ای خاص را رقم بزند. در سال‌های آغازین کشورداری شاه طهماسب جوان و کم‌تجربه، درگیری‌ها و شورش‌های متعددی به وقوع پیوست و شرایط داخل و حتی خارج کشور بحرانی شد. در این سال‌ها نفوذ سران صوفی قزلباش افزایش محسوسی پیدا کرد، به طوری که شاکله قدرت را در دست داشتند و در تصمیمات مهم، خودسرانه عمل می‌کردند. پس از چند سال شاه طهماسب در یکی از نخستین اقداماتش، سعی کرد قدرت و نفوذ قزلباشان را کاهش دهد و آنها را اموری بگمارد که از دربار و پایتخت دور هستند. یکی از شورش‌هایی که در این دوران روی داد، جنبه و ماهیتی مذهبی داشت، حرکت قوام‌الدین نوربخش بود که به دلیل نگرانی شاه از محبوبیت مردمی نوربخش منتج به واکنش دولت مرکزی شد. شورش دیگر، خیزش علاءالدوله رعناشی بود. او نیز، همچون نوربخش بر مسیر تشیع گام برمی‌داشت. یکی از دلایل اختلاف و مبارزه شاه طهماسب با رعناشیان، امتناع از پرداخت مالیات بوده است که این امر، هم به لحاظ سیاسی و هم از دید اعتقادی به زیان شاه و خزانه او بود. در نتیجه، در نبرد نهایی، شاه طهماسب آنان را نابود کرد. اقدام دیگر شاه صفوی، اجبار خان احمد خان، حاکم گیلانی آل کیا به پذیرش مذهب شیعه اثنی عشری و جایگزین کردن آن بجای شیعه زیدی بوده است. خان احمد خان با پیش‌بینی درستی که از قدرت گرفتن دودمان صفوی در ایران داشت، چنین فرمانی را پذیرفت و سعی کرد باب میل شاه طهماسب عمل کند تا قلمرو حکومتش با مشکل مواجه نشود. در این زمان، مردم ایالت کردستان سر به شورش برداشتند که شاه طهماسب مجال چندانی به آنان نداد و قیام سرکوب گردید. دولت سنی مذهب عثمانی که دولت صفوی را به لحاظ سیاسی، رقیب و دشمن خود می‌دانست، سعی کرده بود بارها از اختلاف مذهبی کردها با دولت مرکزی ایران سوءاستفاده کند و با حمایت از شورشیان کرد، پایه‌های قدرت را در زمان شاه طهماسب اول و شاهان دیگر با اختلال مواجه سازد. با این حال، شاه صفوی با کاربست هژمونی سخت‌خشن، مانع به سرانجام رسیدن این شورش‌ها شده است.

منابع و مأخذ

- افوشته‌ای نظری، محمود بن هدایت‌الله، *تقاوه‌الآثار فی ذکرالآخیر در تاریخ صفویه*، تصحیح احسان اشراقی، نشر علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۳ش.
- آقاجری، سید هاشم، *مقدمه‌ای بر مناسبات دین و دولت در ایران عصر صفوی*، طرح نو، تهران، ۱۳۸۹ش.
- بدلیسی، امیر شرف‌خان، *شرف‌نامه (تاریخ مفصل کردستان)*، با مقدمه و تعلیقات محمد عباسی، چاپ دوم، انتشارات علی‌اکبر علمی، تهران، ۱۳۶۴ش.
- تتوی، قاضی احمد و آصف‌خان قزوینی، *تاریخ الفی*، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، نشر علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۲ش.
- ترکمان، اسکندریک، *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، زیر نظر ایرج افشار، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۲ش.
- جعفریان، رسول، *تاریخ شیعه در ایران*، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۰ش.
- _____، *علل برفاقتان صفویان، سازمان تبلیغات اسلامی*، تهران، ۱۳۷۲.
- _____، *دین و سیاست در دوره صفویه*، نشر انصاریان، قم، ۱۳۷۸ش.
- ثواب، جهانبخش و روشنفر، محمد مهدی، «نگرشی بر شورش شاه قلندر در عصر صفویه»، *مجله پژوهش‌های تاریخی*، شماره ۱، ۱۳۸۸ش.
- چلبی، اولیا، *کرد در تاریخ همسایگان: سیاحت‌نامه اولیاء چلبی*، ترجمه فاروق کیخسروی، انتشارات صلاح‌الدین ایوبی، ارومیه، ۱۳۶۴ش.
- حسینی قمی، قاضی احمد، *خلاصه‌التواریخ*، تصحیح احسان اشراقی، ج ۱ و ۲، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۹ش.
- رازنهان، محمدحسن و نعیمی، سهیلا، «پیامدهای سیاست شاه عباس در براندازی حکومت شیعی آل کیا در گیلان»، *فصلنامه شیعه‌شناسی*، سال ۱۳، شماره ۵۰، ۱۳۹۴.
- روملو، حسین، *احسن‌التواریخ*، به کوشش عبدالحسین نوایی، بابک، تهران، ۱۳۷۵ش.
- زکی‌بیک، محمدامین، *زبده تاریخ کرد و کردستان*، ج ۱، ترجمه یدالله روشن اردلان، توس، تهران، ۱۳۸۱ش.
- شاه طهماسب، *تذکره شاه طهماسب*، به تصحیح امرالله صفوی، چاپ دوم، شرق، تهران، ۱۳۶۳ش.
- شورمیچ، محمد، «تحلیلی بر شورش‌های گیلان بعد از فتح آن در زمان شاه عباس اول صفوی»، *پژوهش‌نامه تاریخ‌های محلی ایران*، سال ۱، شماره ۲، ۱۳۹۲.
- شهرکی‌زاد، علی، *بررسی شورش‌های داخلی عصر صفویان از شاه عباس یکم تا سلطان حسین صفوی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه سیستان و بلوچستان، استاد راهنما: دکتر عباسعلی آذرنیوشه، ۱۳۹۰.
- قزوینی، یحیی، *لب‌التواریخ*، نشر مقدم، تهران، ۱۳۶۳ش.
- کسروی، احمد، *شهرباران گمنام*، نشر جامی، تهران، ۱۳۷۷ش.
- لاهیجی، علی بن شمس‌الدین، *تاریخ خانی*، تصحیح و حاشیه‌نویسی از افشین پرتو، انتشارات فرهنگ ایلیا، رشت، ۱۳۸۹ش.

- مرعشی، سیدظهیرالدین، *تاریخ گیلان و دیلمستان*، تصحیح منوچهر ستوده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۷ش.
- منجم، ملاجلال‌الدین، *تاریخ عباسی (روزنامه ملاجلال)*، به کوشش سیف‌الله وحیدنیا، انتشارات وحید، تهران، ۱۳۶۶ش.
- نویدی شیرازی، خواجه زین‌العابدین بن علی (عبدی بیک)، *تکمله‌الانخبار*، مقدمه و تصحیح و تعلیقات از عبدالحسین نوایی، نشر نی، تهران، ۱۳۶۹ش.
- یوسف‌جمالی، محمدکریم و پناهی، عباس، «اوضاع مذهبی گیلان در عصر آل کیا»، *پژوهشنامه تاریخ*، سال ۲، شماره ۶، ۱۳۸۶ش.